

ایران و رابطه با آمریکا و اروپا

یوسف منیری فر

ماهنامه گزارش، ش ۱۶۶، مرداد ۸۳

چکیده: مؤلف گرامی روابط بین ایران، اروپا و آمریکا را به شکل یک معادله دو مجهولی که نتیجه آن انزوای ایران می‌باشد ترسیم کرده است. ایشان در این مقاله، به سه فرایند اشاره دارند: الف: واگرایی و دور شدن اروپا از ایران که نشأت گرفته از پافشاری ایران بر خط قرمز خود در مسئله هسته‌ای است. ب: به جهت منافع یکسانی که برای اروپا و آمریکا در دنیای حاضر و بخصوص بعد از ۱۱ سپتامبر، ایجاد شده است، اروپا و آمریکا به سمت همگرایی در حرکتند. ج: از آنجایی که ایران برای کسب سعادت و به روزی نیازمند به یک تکیه گاه است، لذا زمانی که ایران تکیه خود، یعنی اروپا را به جهت تأکید بر خط قرمز خود، از دست بدهد به یک انزوای جهانی کشیده می‌شود، که به نفع منافع ملی ما نمی‌باشد.

نتیجه ریاضی معادله دو مجهولی: «همگرایی آمریکا با اروپا» و «واگرایی ایران با اروپا» در روابط بین‌الملل منجر به انزوای ایران در جهان و به عبارت دیگر «ایران جزیره‌ای در دنیا» خواهد شد. نتیجه معادله دو مجهولی، همگرایی آمریکا اروپا و واگرایی ایران با اروپا، به انزوای بین‌المللی ایران خواهد انجامید، که در صورت عدم تغییر گفتمان بین‌المللی که زیرساخت سیاست خارجی ایران می‌باشد؛ کاتالیزور این فرآیند خواهد بود. برای این‌که بتوانم معادله فوق‌الذکر را توضیح دهم. معادله فوق را با به ۳ قسمت زیر تقسیم می‌کنم:

۱. همگرایی آمریکا با اروپا؛ ۲. واگرایی ایران با اروپا؛ ۳. انزوای بین‌المللی ایران.

بازتاب اندیشه ۶۸

۶۸

ایران و رابطه
با آمریکا
و اروپا

قبل از آن که موارد سه گانه اخیر الذکر را توضیح دهم، دو مطلب را بایستی یادآوری نمایم. همان گونه که بر روابط انسان ها به عنوان اشخاص حقیقی قوانینی حاکم است، بر روابط کشورها (به معنای عام) نیز در محیط بین الملل، قوانین و حقوقی مترتب می باشد. در روابط بین انسان ها ممکن است اخلاق بر قانون مقدم باشد و یا برعکس. چرا که هر انسانی هم به عنوان تصمیم ساز و هم به عنوان تصمیم گیر زندگی خود، منافع خود را در مقدم بودن یا نبودن اخلاق و قانون لحاظ می کند. حال در مورد کشورها به عنوان شخصیت های حقوقی نیز، حقوق بین الملل حاکم است و حقوق بین الملل که بر پایه برابری نسبی حقوقی دولت ها و واحدهای سیاسی وضع می شود، ناظر بر مسایل و موضوعات کلی تری است که، قابلیت تفسیر موسع از آن به نفع هر کشوری وجود دارد.

مطلب دیگر این که بعد از پایان جنگ سرد، که در پی فروپاشی شوروی رخ داد. جهان از تقسیم بندی سیاسی - ایدئولوژیک (کاپیتالیسم - سوسیالیسم) رهایی یافته و جهان تک قطبی در سلسله مراتب سیاسی - اقتصادی آمریکا خلاصه شد. با حمله های تروریستی ۱۱ سپتامبر، امنیت آمریکا زیر سؤال رفته و با طرز فکر حاکم بر بازهای کاخ سفید، همسویی خواسته و یا ناخواسته ای را به وجود آورد، و آن فکر و ایده حاکم بر نشوونما محافظه کاران آمریکا، حمله پیشگیرانه جهت تأمین امنیت، برای آمریکا بود.

بعد از حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ به نیویورک و واشنگتن، آمریکا رهبری ائتلافی که با حضور ۲۸ کشور تشکیل بود بر عهده گرفته و بعد از افغانستان که از لحاظ تروریست پرور نمودن و تروریست بودن حکومت طالبان، مورد توافق بین المللی بود، به عراق لشکر کشی کرده و حکومت عراق را به علل گوناگونی که مهم ترین آنها تکثیر سلاح های کشتار جمعی و حمایت از تروریسم بین المللی بود، سرنگون کرد. به دنبال پیروزی بوش در انتخابات ریاست جمهوری در ۲ نوامبر ۲۰۰۴، خانم رایس گفتمان نزدیکی دو سوی اقیانوس آرام را برای پیشبرد «استراتژی خاورمیانه بزرگ» که یکی از سیاست های دراز مدت آمریکا بود و با تاکتیک تأمین امنیت، که یکی از سیاست های دایمی هر کشوری و از جمله آمریکاست، را در پیش گرفت و زمینه ساز ورود جورج بوش به اروپا، با توجه به ادبیات سیاسی دور دوم ریاست جمهوری شد.

استراتژی دو طرف اقیانوس آرام در خصوص ایران، توقف کامل غنی سازی اورانیوم و یا تعلیق دایمی غنی سازی اورانیوم با شرایط خاص جهت جلوگیری از اتمی شدن ایران (از دید

آمریکا) و اطمینان از عدم انحراف فعالیت‌های هسته‌ای ایران (از دید اروپا) و مبارزه با تروریسم و رعایت حقوق بشر و... بودند.

ایران تعلیق دائمی غنی‌سازی اورانیوم را، یکی از خط‌قرمزهای خود برای اروپا اعلام کرده است و بر اساس حقوق بین‌الملل، غنی‌سازی را حق مشروع خود می‌داند و ادامه مذاکرات را مبتنی بر خط‌قرمز اعلام شده مفید دانسته و در صورت مخالفت طرف اروپایی، ادامه مذاکرات را بلا موضوع می‌داند. یکی از سیاست‌هایی که همه کشورهای جهان در راستای منافع ملی خود اتخاذ می‌کنند، استفاده و بهره‌برداری‌های سیاسی و اقتصادی از شکاف‌های موجود بین بازیگران بین‌المللی است.

با توجه به هم‌آوایی اروپا و آمریکا در خصوص پرونده هسته‌ای ایران و خواسته‌های آنها که خط‌قرمزهای اعلام شده ایران می‌باشند، به نوعی واگرایی در روابط بین ایران و اروپا شکل داده است، که واگرایی بین ایران و اروپا هر لحظه موجبات هم‌گرایی آمریکا با اروپا را فراهم می‌سازد و در صورت عدم تغییر گفتمان بین‌المللی ایران، به دنبال ارجاع پرونده هسته‌ای ایران برای تصمیم‌گیری به شورای امنیت، نتیجه‌ای جز انزوای بین‌المللی ایران حاصل نخواهد شد.

بعد از پیروزی انقلاب تا پایان جنگ ایران و عراق، گفتمان غالب در ایران، گفتمان اعتراضی بوده و برخاسته از نوعی ایده‌آل‌ها و افکار خالص و خاص و ناب و نیامیخته شده که همه موضوعات و موارد به وجود آمده در محیط بین‌الملل را در دو قطب «سیاه یا سفید» یا «نور یا تاریکی» ارزیابی می‌کرد. چنین ارزیابی به علت این که سال‌های زیادی از پیروزی انقلاب نمی‌گذشت و کسانی که انقلاب کرده بودند، در صحنه حضور داشتند، نوعی قیاس به نفس در گفتمان‌های آنها دیده می‌شود و بر آن بودند که چون ما حق هستیم، با رویکردی ایدئولوژیک دیگران را صددرصد ناحق دانسته و به اعتراض علنی می‌پرداختند، که نمونه‌های آن را در سیاست خارجی به عیان می‌توان مشاهده کرد.

بعد از جنگ و با چرخشی نسبی نوعی عمل‌گرایی، که بایستی در استقرار نظام و ثبات بخشی به کشور جنگ زده، مورد توجه قرار گرفت و اعتراض، به نوعی انتقاد تبدیل شد؛ گفتمان انتقادی حاصل، عدم کارآیی گفتمان اعتراضی بود.

بعد از خرداد ۷۶ گفتمان غالب، گفتمان مفاهمه‌ای بود برای نمونه گفتمانی که پروژه تنش‌زدایی نام گرفت. حال با اوصافی که در این مقاله آمده است؛ گفتمان غالب در ایران با

رجعتی ناگهانی به گفتمان اعتراضی تبدیل شده است که در آن سیاه و یا سفید دیدن لحاظ می‌شود و دوستی و دشمنی به جای دوری و نزدیکی با رویکردی ایدئولوژیک در دیپلماسی ایران را خواستار است و چنین رویکردی در سیاست خارجی ایران، قرار گرفتن در شیب قهقرای غیر متعارف شده و منجر به انزوا و جزیره شدن ایران، در جهان خواهد شد. عدم تغییر سیاست خارجی ایران و عدم انعطاف‌پذیری سیاست خارجی نسبت به رویدادهای بین‌المللی با رویکردی ایدئولوژیک و بستن درهای کشور، فقط با توهم «ما بهترینیم و حق هستیم و بس» موفقیت‌های الترناتیو را یکی پس از دیگری از بین خواهد برد.

امروزه ایران اگر بخواهد در محیط بین‌الملل کشوری مورد احترام باشد، بایستی به خواسته‌های برخاسته از انگیزه‌های مشروع احترام بگذارد و در صورت عدم توجه و احترام به محیط داخلی کشور، از احترام محیط بین‌الملل نیز برخوردار نخواهد بود. ایران با احترام به خواسته‌های مردم با تصاعد حسابی احترام محیط بین‌الملل را با تصاعد هندسی کسب خواهد کرد. چراکه سیاست سنتی بده‌بستان در روابط بین‌الملل، در غیاب ایران نیز ادامه خواهد داشت و برای جایگزینی ایران، کشورهای دیگری رقابت می‌کنند! بایستی سیاستمداران بدانند که، اثرگذاری آمریکا و کلاً غرب بیشتر از ایران است و آنچه که ایران را حفظ می‌کند، گفتمان مفاهمه‌ای در سیاست خارجی ایران، با احترام متقابل و کسب حداکثرها، با هزینه‌های حداقلی است.

● اشاره

۱. بنابر ترسیمی که در معادله دو مجهولی آقای نگارنده وجود دارد، آیا واگرایی که گفته شد در حقیقت بین اروپا و ایران وجود دارد و قابل تحقق است؟ آیا اروپائیان حاضر هستند که از منافع موجود در ایران چشم‌پوشی کرده و صرفاً به دنبال آمریکا باشند؟ و ثانیاً: آیا از این واگرایی، اروپا و آمریکا با هم متحد می‌شوند و وارد صحنه رقابت می‌گردند؟

در جواب این سؤال که آیا بین ایران و اروپا می‌تواند یک واگرایی و دوری از هم شکل بگیرد یا خیر؟ در جواب باید گفت که، همیشه بازیگران در عرصه سیاست خارجی به دنبال کسب امتیاز بوده و هر بازیگری صرفاً به دنبال قدرتمند کردن خود می‌باشد؛ بدون توجه به رقیب در کسب یا عدم کسب هیچ امتیازی با توجه به این نکته و پیش زمینه این را باید گفت که منفعی را که اروپا می‌تواند در ایران و بخصوص در بخش اقتصادی ایران داشته باشد، چیزی است که آمریکا در عین امتیاز دادن نمی‌تواند جایگزین مناسبی برای آن باشد. مثلاً در بازار سرمایه‌گذاری و بازار فروش که هرگز آمریکائیان نمی‌توانند با توجه

به داشتن رشد اقتصادی و مالی چندین برابر نسبت به اروپائیان یک محل خوب برای سرمایه‌گذاری یا بازار فروش برای اروپائیان باشد. لذا از این حیث ایران دارای ارزشی خاص می‌باشد، که اروپائیان هرگز حاضر نیستند در معامله‌ای با آمریکا از ایران چشم‌پوشانند در عین این‌که اروپائیان هرگز منکر جایگاه خاص و منحصر به فرد ایدئولوژیکی ایران در منطقه و جهان اسلام نیستند و از این حیث همیشه در محل بحران‌های منطقه‌ای به دنبال جایگاهی برای ایران بوده‌اند. و یکی از این بحران‌هایی که اروپا و آمریکا سخت گرفتار آن هستند، مسئله حل مشکلات در عراق است و از سوی دیگر هر دو طرف اروپا و آمریکا با توجه به ترسیمی که از ایران می‌توانند داشته باشند در منطقه برای کسب منافع خود که همان حفظ اسرائیل برای جهان عرب است؛ منابع زیادی کسب می‌کنند. که یقیناً اروپا هرگز نمی‌تواند با منزوی قرار دادن ایران به این اهداف خود برسد زیرا؛ کشور در حال انزوا، هرگز نمی‌تواند آن ترسیمی را که امروزه آنان برای جهان عرب در پی کسب منافع خود داده‌اند به واقعیت تبدیل کند. که اگر ایران کمی از حالت اتصالی خود خارج می‌شد و بیشتر به حالت فعال پیش می‌رفت، می‌توانست بیشترین استفاده را ببرد.

و از سوی دیگر همیشه بین آمریکا و اروپائیان به جهت این‌که خود را به عنوان بازیگران اصلی عرصه سیاست بین‌الملل می‌دانند، هرگز حاضر نیستند که، یکی خود را پله دیگری قرار دهد و بدین طریق سبب قدرتمند شدن دیگری شوند و همیشه یک وجه اختلافی در رابطه میان اروپا و آمریکا وجود داشته، که اتحاد و همسوگری اینان را با مشکل مواجه کرده است. اروپائیان بعد از جنگ جهانی، خود را بازنده عرصه سیاست بین‌المللی می‌دیدند و به دنبال کسب جایگاه خود هستند و ورود اروپائیان برای حل مسئله هسته‌ای ایران، از این حیث می‌باشد؛ چنان‌که خودتان به آن اشاره کرده‌اید، هم‌گرایی اینان بر ضد ایران بازنده‌ای جزء اروپا ندارد و این مسئله را خودشان به خوبی می‌دانند و هرگز حاضر به تن دادن سخنان آمریکا نیستند.

۲. این‌که آمریکا و اروپا به جهت صنعتی بودن و بالاترین نقش در تولید کالا و تکنولوژی در دنیا و قدرت حاصله از آن‌را دارند شکی نیست، ولی این را باید دانست، قدرت، صرفاً در امر مادی نیست و تفکر و ایدئولوژیک را هم باید لحاظ کرد و تأثیری که ایران از این حیث می‌تواند بر نقاطی از جهان داشته باشد را نباید نادیده گرفت که تأثیر آن نمی‌تواند کمتر از مادیات باشد.

این نکته را باید دانست، در طرح خاورمیانه بزرگی که از آن یاد کرده‌اید بدون ایفاء نقش فعال، از طرف ایران، ثبات منطقه، که هدف اصلی آن است، امکان ندارد. مثلاً آنچه که امروز، هم برای آمریکائیان و هم اروپائیان - که درگیر مستقیم در جریان افغانستان و بخصوص عراق بعد از حملات ۱۱ سپتامبر هستند - روشن می‌باشد این است که، ثبات به این دو منطقه به صرف دخالت نظامی که از سوی این دو طرف انجام می‌شود امکان ندارد،

بازتاب اندیشه ۲۸

۷۲

ایران و رابطه
با آمریکا
و اروپا

مگر این‌که با ایفا نقش مهم و حیاتی ایران، که این یقیناً از جهت مادی نیست. البته منکر آن از این جهت هم نمی‌باشیم به دلیل نزدیکی راه و مقرون به صرفه بودن، بلکه نقش اصلی در رهبری فکری این جوامع است؛ که افکار عمومی این جوامع در حیات سیاسی خود به ایران توجه نموده و ایران را الگوی خود قرار داده‌اند. و حکومت‌ها هم نمی‌توانند بدون افکار عمومی کاری از پیش ببرند. نقشی را که ایران می‌تواند ایفا کند، حکومت‌های متجاوز به این سرزمین‌ها و غارتگران ثروت‌های مادی و معنوی این مناطق هرگز نمی‌توانند آن را ایفا کنند. زیرا اذهان مردم از این کشورها چه خواسته یا ناخواسته بخواهیم قبول کنیم یک چهره نه چندان نیک، جای گرفته است و حکومت و اعمال سیاست هم بر مردم می‌باشد نه بر سیاستمداران آن دول.

۳. در این‌که گفتمان حاکم در اوایل انقلاب، یک گفتمان اعتراض‌آمیزی بوده، شکی نبوده که این برآمده از دو واقعیت است، یک روحیه انقلابی که در جامعه ایرانی و به‌خصوص حاکمان نظام بوده است و ثانیاً آنچه که در نظام بین‌المللی حاکم بوده است از جهان دو بلوکه، که در هر ساختاری همیشه یک بده بستانی در راستای تحقق اهداف یکی از دو بلوک شرق و غرب وجود داشته است. از آن جایی که ایران در انقلاب خود، برای اولین بار، در عرصه جهانی بعد از جنگ جهانی دوم و به‌خصوص در دوران جنگ سرد، اقدامی می‌کرد؛ از یک طرف دنیای سرمایه‌داری را به تنش می‌کشاند و از سوی دیگر هیچ اتکابی به بلوک مقابل نداشته، این چرخه گفتمانی که هیچ اقدامی خارج از این سیکل ممکن را به نقد می‌کشاند و لذا از هر دو سو برای محو آن اقدام صورت می‌گرفت و از این حیث یک چیز طبیعی بوده، که یک گفتمان تا حدی اعتراض‌آمیز شکل گیرد. اگر چه منکر افراط کاری در این زمینه، نشأت گرفته‌ای از روحیه انقلابی، نیستیم.

اما این‌که از دهه (۱۹۹۱ م) با فروپاشی شوروی و اواخر جنگ گفتمان سیاست خارجی عوض می‌شود را، می‌بایست یک فرآیند به روز بودن گفتمان سیاست خارجی ایران دانست. گرچه در این فرآیند، هم شاهد کمی تأخیر هستیم، ولی این را می‌بایست به جهت تغییری دانست که، در نظام بین‌الملل رخ داده است. در این میان شاهد سرنگونی یک بلوک قدرت، در عرصه بین‌الملل بوده که کمی به سود ایران بوده که در این راستا به جهت وجود، اشتراک فکری بین ایران و دولت‌های تازه تأسیس شده، دوستان و منافعی برای ما ایجاد می‌شده است.

لذا شاهد تغییر گفتمان، از اعتراضی، به انتقاد هستیم و این را صرفاً نمی‌توان برگرفته از ناکارایی گفتمان اعتراضی دانست، زیرا گفتمان سابق هم، تاحدی بجا و شایسته بوده و غیر از چنین گفتمانی در آن برهه از زمان هیچ چاره‌ای نبود. این را می‌بایست قبول کرد که، گفتمان، صرفاً سازش و آنچه که امروز حاکم است، یعنی تنش زدایی در وادی عمل غیرممکن بوده است زیرا؛ هدف انقلاب با اهداف هیچ یک از دو بلوک شرق و غرب

سازگاری نداشته و ثانیاً این را باید دانست، از آنجایی که گفتمان اعتراض‌آمیز، فراهم کننده اتخاذ سیاست انزوایی می‌باشد و یک دوران بازسازی بدون درگیر شدن را مهیا می‌کند؛ یک امر مطلوب است که تمام قدرتهای بزرگ آن را طی کرده‌اند که بهره‌مندی از این دوران مهم بوده است که ایران از جهاتی چندان موفق نبوده است.

۴. مطلبی که در این گفتمان وجود دارد این است که، ایران در عرصه سیاست خارجی خود، یک گفتمان انزواطلبی را اتخاذ کرده است؛ اولاً باید متذکر شد که، گفتمان انزواطلبی همیشه و به‌طور مطلق یک امر منفی و ناصحیح نمی‌باشد؛ در برخی موارد بهترین راه حل به حساب می‌آید و بر این اساس می‌توان به‌طور قطع علت موقعیت فعلی و قدرتمند شدن آمریکا در دوران بعد از جنگ جهانی دوم و چین را اتخاذ چنین گفتمانی دانست. ثانیاً گفتمان حاکم در ایران چیزی غیر از امری می‌باشد که شما آن را تصور نموده‌اید. گفتمان ایران یک گفتمان سازش و زندگی مسالمت‌آمیز در کنار هم می‌باشد، نه اعتراض و تنش‌زا، که این امر در روند اعتمادسازی در حل مسئله هسته‌ای ایران، به‌طور واضح قابل رؤیت است و هرگز تأکید بر یک سری خط قرمزها و چارچوب گفتمانی یک عمل تنش‌زا به حساب نمی‌آید. این را باید دانست که، اگر بخواهیم چشم خود را در ایران راحت ببندیم که دنیای امروز به دنبال منافع یک‌طرفه است و حاصل جمع را در واقع صفر می‌بیند گرچه در شعار برابری اگر بخواهیم خط قرمزی برای خود ترسیم نکنیم و به‌طور کامل در چارچوب برنامه‌های صاحبان قدرت عرصه بین‌المللی حرکت کنیم، چیزی برایمان حاصل نمی‌شود مگر یک آلت دست بودن و آنچه که امروز در مورد کشورهای آمریکای لاتین و ترکیه شاهد آن هستیم.

۵. آیا واقعاً در حساب بده بستان بین‌المللی، جایگزین مطمئنی در خاورمیانه برای ایران وجود دارد؟ اگر کمی تدبیر کنیم خواهیم فهمید که در واقع هیچ جایگزینی همچون ایران در خاورمیانه و کمی فراتر در جهان اسلام وجود ندارد و این را باید پذیرفت که، اگر چیزی غیر از این می‌بوده و یک جایگزین مطمئنی برای ایران پیدا می‌شد، هرگز این همه هزینه صرف نمی‌کردند و این چیزی است که خودشان هم بدان اذعان دارند.

در خاتمه باید گفت که، همیشه چند واقعیت را می‌بایست در نظر گرفت:

۱. این که ایران دارای پتانسیل‌های بالا و حتی منحصر به فرد است، که باید آن را به‌کار

گرفت و این را دانست که در این نقش‌های جایگزینی برایش وجود ندارد.

۲. عرصه بازی را صرفاً با دادن امتیاز بدون ترسیم هیچ خط قرمزی لحاظ نکنیم با این تفکر که جهان غرب به دنبال منافع خود در بازی با دادن کمترین امتیاز است.

۳. در عرصه تعاملات اروپا و آمریکا همیشه یک نقطه تاریکی وجود دارد، که ایران می‌تواند طبق آن، مانور بدهد و صرفاً واگرایی ایران به‌طور مطلق به همسوگرایی آمریکا و اروپا منتهی نمی‌شود.

با توجه به این نکات ایران باید بهترین زمینه را برای کسب بیشترین امتیاز با دادن کمترین امتیاز فراهم کرد و صرفاً وارد عرصه بازی شدن بدون هیچ تدارکات سیاسی مهم نیست؛ زیرا که عاقبتی جز دادن امتیاز ندارد و آنچه که تاکنون در گفتمان تنش‌زایی خود داشته، یک فرآیند نامناسب کسب امتیاز بوده است و شاید که علت آن تا حدودی در نظر نگرفتن خط قرمز بوده است و اگر ایران در سیاست اتخاذ شده که همیشه یک حالت انفعالی داشته از پتانسیل‌های لازم استفاده کند و به حالت فعال در بیاید، هرگز نتیجه دو مجهولی به انزوالی ایران کشیده نمی‌شود.

و این‌که فرموده‌اید سیاستمداران از تاریخ درس نمی‌گیرند را، نباید منحصر در این قشر دانست و می‌بایست خطاب به نظریه پردازان نیز دانست، که گاهی چشم را به جهان واقعیت می‌بندند و تأکید بر یک‌سری حریم‌ها را حرکت قهقرایی و عقب‌گرد می‌دانند و حال آن‌که در هیچ کجای دنیا مذاکره‌ای بدون رعایت حریم و داشتن چارچوب، بر آن مذاکره اطلاق نمی‌گردد و به قول حافظ گرفتن کاهی در برابر فردوس برین چه اهمیتی دارد؟



شوریه‌شگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی